

کودنای ۲۸ مرداد، چاره‌ی نبود!

حسین فرخی

مکتسبه‌اش می‌کوشید. یکی برای توجیه عملیات تجاوزکارانه‌اش از سیر جبری تاریخ سخن می‌راند و دیگری بی‌ثباتی اوضاع جهان را نتیجه‌ی اقدامات حریف و مجوز مقاومت خود می‌شمرد. در این سال‌ها، تنها سوءظن، بدبینی و کشمکش موجود بود. رهبران دو ابرقدرت تصمیم داشتند به هر قیمتی شده، یک‌دیگر را به انتخاب جنگ یا تسلیم وادار سازند. ایشان، پس از جنگ دوم جهانی برای تقسیم جهان و گسترش

کمونیست‌ها بود و در پس هر نهضت ملی‌یی این کمونیست‌ها بودند که پنهان شده بودند. لذا باید جنگ سرد را تشدید کرده، پیمان‌های نظامی را گسترش داد، سیا را تقویت نمود و به انجام عملیات سری و کودتا در نقاط مختلف این خاک پرداخت.

این چنین بود که تیم آیزنهاور - دالس در کنار گروه چرچیل - ایدن قرار گرفت و با وخیم توصیف کردن اوضاع ایران، پیش‌بینی کرد که با مصدق کشور به‌دست کمونیست‌ها خواهد افتاد. آیزنهاور انحلال

مجلس هفدهم را با استفاده از حزب توده به‌معنای تهدید کمونیست‌ها می‌گرفت و می‌پرسید: «اگر دنیا این منطقه را از دست بدهد، چه‌گونه می‌تواند امپراتوری ثروتمند اندونزی را حفظ کند؟»^۳ از زمان شروع جنگ سرد، روابط شوروی و آمریکا تا هنگام مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ با بحران‌های تند همراه بود؛ چنان‌که یکی سعی در ادامه‌ی سیاست توسعه‌طلبی داشت و دیگری در حفظ منافع

□ ۱- جنگ سرد

در سال ۱۳۲۸ جنگ سرد، بسیار داغ شده بود. چکسلواکی به‌تازگی به قلمرو شوروی‌ها منضم شده بود. در چین، کمونیست‌ها به قدرت رسیده بودند. برلین تحت محاصره بود. شورش‌های یونان هنوز سرکوب نشده بود. قیام‌هایی در مالایا، هند و چین در شرف وقوع بود. جهان غرب داشت سازمان ناتو را تشکیل می‌داد. سال بعد که مشکل یونان مرتفع شد، انتظار جنگ کره می‌رفت. در ایران نیز بحران آذربایجان، توپ جنگ سرد را شلیک کرده بود^۱ و بعد، حزب توده که با اجازه‌ی برادر بزرگ‌تر، شکل گرفته بود، قدرت می‌یافت و شاه جوان هنوز ضعیف بود و کشور ما هدف توسعه‌طلبی روس‌ها قرار داشت. در واقع، سرزمین نفت در معرض خطر سرخ بود و ناسیونالیسم مصدق نباید می‌توانست نیروی محرکه‌ی باشد برای عربستان، برای ونزوئلا و برای دیگران، چرا که در این جهان، بی‌طرف وجود نداشت و نمی‌توانست وجود داشته باشد.

پیروزی جمهوری خواهان در انتخابات پاییز ۱۳۳۱، امریکاییان را به انگلستان نزدیک کرد و آیزنهاور سیاست تدافعی «سدندی در برابر گسترش کمونیسم» را کنار نهاد و سیاست تهاجمی «رهایی از شر کمونیسم» را پیش گرفت.^۲ براساس این سیاست، هر حرکت علیه آمریکا و بلوکش، هرگونه حرکتی علیه جهان غرب، کار



حوزه‌ی نفوذ خود به رقابت می‌پرداختند و در این راه، به نیروهای هواخواه خود یاری می‌رساندند. به‌خصوص فعالیت حزب توده با دفاع از منافع توسعه‌طلبانه‌ی شوروی‌ها در ایران همراه بود. در عوض امریکاییان این فعالیت را با تبلیغات گسترده و بزرگ‌نمایی قدرت حزب توده همراه می‌کردند، توهم سرخ را دامن می‌زدند^۴ تا اقشار مذهبی و روحانیون را از دولت جدا کرده و فضای روانی - سیاسی مناسبی را برای دخالت در کشور، برای جلوگیری از سقوط ایران به پشت پرده‌ی آهنین فراهم آورند.

در این عرصه، بهبود روابط با شوروی و خودداری مصدق از سرکوب حزب توده، نگرانی از نفوذ کمونیسم را در روحانیت سنتی و شاه و دربار و ارتش شدت می‌داد و راه را برای نجات ایران از چنگال کمونیسم بین‌المللی باز می‌کرد.^۵ لذا «مصدق باید سرنگون شود تا از سقوط ایران در دامان شوروی جلوگیری به عمل آید». او هرج و مرج را افزایش می‌داد و زمینه‌ی به قدرت رسیدن کمونیست‌ها را فراهم می‌ساخت. از این‌رو، از دست رفتن منافع کمپانی‌های نفتی یک عامل فرعی در نظر گرفته می‌شد و انگیزه‌های ایدئولوژیک که حول محور جنگ سرد می‌چرخید، اصل بود. اگرچه نفت برای انگلستان حیاتی بود و نه تنها به منافع اقتصادی آن‌ها آسیب می‌زد، بلکه به حیثیت‌شان لطمه وارد کرده بود.

۲- ملت متفرق

این واقعیت است که شاه در روزهای پُرهیجان ملی کردن نفت، اختیار از کف می‌داده، روزی سی نخ سیگار می‌کشیده، سردردهای مزمن آزارش می‌داده و در آرزوی فرار و زندگی آرام در اروپا بوده است و یا وحشت، ترس و خطر سقوط رهاش نمی‌کرده و همواره با تحقیر و ترس می‌زیست، او را در یک نبرد برای کسب قدرت به دسیسه‌ها و توطئه‌های گوناگونی می‌کشید. اگرچه از بی‌تصمیمی‌ها و از فقدان «شهامت» اخلاقی‌اش هم روایت بسیار بود. افسردگی و یأس به‌سرعت بر وی

مستولی می‌گشت و در برابر هر طوفان سیاسی خم می‌شد و جرات ایستادگی نداشت. از کمونیسم البته می‌ترسید، اما وحشتی بیمارگونه نیز از انگلیسی‌ها داشت که موجبات خلج پدرش را فراهم کرده بودند.^۶

با این وصف، زنگ خطر در جای دیگری نیز به صدا درآمده بود. یعنی همان‌جا که ملتی راه تفرق می‌رفت تا دری برای مداخله گشوده شود و خصم سرسخت جا باز کند. چنان‌که در یک محیط پُرتنش، یاران موافق یک‌به‌یک از پیرمرد جدا شدند. شاه و دربار که صحنه را برای سیدضیاء مهیا می‌کردند و امثال جمال امامی‌ها هم انتظار پذیرش نخست‌وزیری را از سوی مصدق نداشتند و شد آن‌چه نباید می‌شد.^۷ از همان آغاز زمامداری بود که نخست، عبدالقدیر آزاد خواستار شد که کلیه‌ی احزاب و گروه‌ها، از جمله حزب «استقلال» خودش دو وزیر در کابینه داشته باشند و چون قبول نیفتاد، از جبهه‌ی ملی خارج شد و حتا کابینه را انگولفیل خواند و تا آن‌جا خصومت را پیش برد تا مصدق نیز بگوید دیگر به جبهه‌ی ملی تعلق ندارد.

سپس فدائیان اسلام جانش را تهدید کردند و از نخست‌وزیر خواستند حکومت تامه‌ی اسلامی برپا دارد و حجاب زنان را اجباری کند، کارمندان زن را از ادارات دولتی اخراج نماید، مصرف مشروبات الکلی را منع نماید و نماز را برای کارمندان دولت اجباری کند؛ اما مصدق را داعیه‌ی حکومت اسلامی نبود تا چنین کند و...^۸

حزب توده حتا نهضت ملی را رقیب خود و مصدق را نوکر امپریالیسم امریکا می‌دانست و او را تحت فشار قرار می‌داد. اینان مجموعه‌ی از روزنامه‌ها و دسته‌جات را در اختیار داشتند و جشنواره‌ی از تظاهرات و اعتصابات عمومی را به‌راه می‌انداختند و هر لحظه بهانه‌ی می‌تراشیدند تا وی را «آزادی‌گش» و «نوکر استعمار» نشان دهند. آنان، فشارهای سیاسی و نظامی دولت شوروی را با جهد خود در ایجاد بحران‌های مختلف همراه می‌کردند و یا به خرابکاری

دست می‌زدند. از نظر توده‌ی‌ها، مصدق عوام‌فریبی بیش نبود، ملی‌گرایی نیز تنها سنگری به‌شمار می‌رفت که دشمنان عوام فریب خلق، دزدان، غارتگران، و مزدوران فرومایه‌ی استعمار، طفیلی‌ها و حشرات پلید، در پس آن به توطئه‌چینی، تخریب و تحریک، آشوب و توهین به مبارزان راه آزادی می‌پرداختند و از «بیگانه» دستور می‌گرفتند. جبهه‌ی ملی هم از نظرشان یک «جریان دروغین رفورمیست» بود که با شعارهای متقلبانه‌ی خود موجب انحراف ملت «از مبارزه‌ی صحیح و عمیق اجتماعی» می‌شد و «نظریات استعمار» را اجرا می‌کرد.^۹

نهضت ملی، عرصه‌ی جاه‌طلبی و برتری‌جویی، رقابت‌های ناسالم و منفعت‌طلبی و ماجراجویی وطن‌خواهان نیز بود؛ میدانی که به‌سرعت بقایای مکی‌ها را از مصدق جدا کرد و به دامان شاه و دربار انداخت. چنان‌که مکی بر این باور بود که پیرمرد را او آورده و نفت را ملی کرده است و در هیأت مدیره‌ی موقت شرکت نفت و در ایام خلج ید اختلاف آورد و پنجه در پنجه‌ی حسبیی انداخت تا مگر دوستان مورد اعتماد را در شرکت بر منصب مسوولیت و مشاورت بنشانند و اختلاف سلیقه را به برتری‌جویی، خشم و ناهنجاری مبدل سازد. البته شایگان نیز سپهبدی را نمی‌پسندید و کار را به «طمع‌کاری و خودپسندی» می‌کشاند. هتاک‌های عبدالقدیر آزاد که مصدق را عوام‌فریب و «عامل مستقیم و مخفی انگلیس‌ها» می‌خواند و ماجراجویی‌های بقایای که می‌خواست در چشم‌ها باشد و استعدادی شگرف در مجموع کردن دسته‌جات بزن بهادر و لوطی‌ها و جاهل‌ها و سامان‌دادن زد و خورد‌های خیابانی داشت و خود را یکی از اصلی‌ترین مهره‌های به‌قدرت رسیدن مصدق می‌دانست، آنان را با دربار هم‌سو کرد و به تندی‌ها نشانند تا فاطمی را به وابستگی به انگلیس متهم سازند و به سلاخی برای حمله به مصدق تبدیل کنند و در طرح براندازی نقشی در ربودن و ترور طرفداران نخست‌وزیر به‌عهده

بگیرند و بخواهند حتا به جای مصدق بنشینند. راه خشونت هم می‌رفتند و ابایی نداشتند همکار براندازان باشند و شغلی بپذیرند و از غوغا، سهمی بردارند.

بقایای به‌خصوص بعد از ۳۰ تیر راه کینه و انتقام می‌رفت. قصاص افسران را می‌خواست، مکی که دیگر در چشم‌ها نبود با دولت و لایحه‌ی اختیارات مخالفت می‌کرد و حتا مصدق را با هیترلر مقایسه می‌نمود. یوسف مشار، نمایندگان را مجذوب و یا مرعوب دولت می‌خواند. شایگان گاه بقایای را به مردم‌فریبی متهم می‌ساخت و گاه او را منافق می‌خواند و در عوض بقایای هم اطرافیان مصدق را چاپلوس



می‌گفت تا ناگهان جبهه‌ی ملی فروبریزد. آیت‌الله کاشانی، در نیمه‌ی راه از مصدق برید و همراه با آیت‌الله بهبهانی تا به آخر علیه مصدق کوبید، از انتصاب‌ها گرفته تا اختیارات همه را بها و بهانه‌ی اختلاف کرد. از شاه معتدل و با انسانیت گفت. فرزند را در ارتباط با دربار قرار داد. مصدق را به خیانت متهم ساخت و در راهی قدم گذاشت که فلسفی‌ها، بقایای‌ها، مکی‌ها، حایری‌زاده‌ها و آزاده‌ها رفته بودند؛ راهی که سرانجامی جز تفرقه نداشت و لطمه را به همه می‌زد.

در جریان انتخابات، کاشانی از عدم همکاری مصدق در انتخاب کاندیدای مورد نظرش رنجیده و به اغتشاش در امر انتخابات دست می‌زد و مخالفان روحانی در مسجد سپهسالار متحصن می‌شدند یا پول از مادر شاه می‌گرفتند و بست در مساجد ترتیب می‌دادند و نقشه‌ها می‌پختند. کاشانی بر سر اعضای کابینه‌ی دوم، با انتخاب اخوی، وثوق و امینی مساله داشت. تمديد اختیارات هم که تلخی‌ها و مشاجره و اعتراض آورد و ملاقات‌های دزاشیب هم اوضاع را التیام نداد و اعلامیه‌های آیت‌الله از حمایت‌هایش از شاه و دربار حکایت می‌کرد. انحلال مجلس که دیگر به یاغی‌گری و طاعی‌گری تعبیر شد تا یقه‌گیری‌ها دوباره آغاز شود.

خودمداری در واقع تا آن‌جا بود که تنها ملتی خسته باقی ماند، چنان‌که در روز واقعه، ملتی حتا نماند و آن‌چه بود، توده‌ی بی‌شکلی بود سرگردان که با امواج مصنوعی ایجاد شده توسط براندازان می‌رفت، بی‌اساس که در اوج هیجانی کور، صدا در صدای تماشاچیان بر صحنه آمده می‌انداخت و با قافله‌ی غوغا همراه می‌شد؛ چرا که پاداش طلبان نخبه حتا توفیقی در جمع‌گرایی نداشتند. جمعیت‌های هوادار دولت مانند حزب ایران، نیروی سوم، جمعیت آزادی و حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم حتا قادر نبودند به‌جز بر محور شخصیت مصدق، ملت را مجموع کنند و لااقل به اندازه‌ی حزب توده، آنان را نظم بدهند و متشکل سازند. جبهه‌ی ملی نیز حزبی نبود که بتواند قدرت و توانایی هر فرد را از همان یک رأی که موقع فرماندوم به دولت می‌داد، فراتر ببرد و طرح و برنامه‌ی بریزد تا اهداف نهضت را با مهارت به تصویر بکشد تا در زمان تنگی و تشویش مسؤولیتی بپذیرند و از نهضت ملی خود دفاع کنند.

جبهه‌ی ملی نتوانست توده‌ها را به آگاهی اجتماعی و فهم سیاسی مسلح کند تا در دو راهه‌ی آزادی یا امنیت، خسته و افسرده از آشوب و هرج و مرج، به استبداد سلطان جابر گردن نگذارد.

مصدق نیز در هنگامه‌ی که هر کس راه خود می‌رفت و تفرقه، صحنه‌ی سیاسی کشور را آشفته ساخته بود، ایران را نیازمند «حزبی منضبط، با برنامه‌ی دقیق» ندانست و فقط ائتلاف سازمان‌ها را در همان جبهه‌ی ملی می‌پسندید. او نمی‌خواست «یک حزب سیاسی» درست کند و بیش‌تر، به حمایت افرادی چون فاطمی‌ها و شایگان‌ها دل خوش می‌داشت تا تشتت، نفاق و ندانم‌کاری به‌دست توطئه‌چینان اندازد و نهضت ملی را درهم شکند. اگرچه اینان گاه بر لزوم تشکیل حزب تاکید می‌کردند و یکی مثل شایگان از تکمیل مشروطه‌ی ایران و پایان دغل‌بازی‌ها و توطئه‌ها سخن می‌راند تا مگر برنامه‌ی اصلاحی جامعی تدارک ببیند؛ اما مصدق به تشکیل حزب علاقه نشان نمی‌داد تا اثری از مشارکت ملت در حیات سیاسی و اجتماعی کشور باقی نماند و دوباره خودمداری جا باز کند که تجربه‌ی غالب تاریخی سرزمین ماست. ■

پی‌نوشت‌ها

۱- این غائله باعث شد که اولاً حزب توده و دموکرات‌ها در پیوندی تنگاتنگ با شوروی قرار بگیرند و ثانیاً امریکا، ایران را یکی از صحنه‌های جنگ سرد و از اولین خاک‌ریزهای جهان غرب علیه کمونیسم تلقی کرده و مساله‌ی رشد و اشاعه‌ی کمونیسم در ایران را با دقت و نگرانی دنبال نماید.

۲- دالس خود را به لندن رساند و با چرچیل و ایدن مذاکره کرد. دو دولت در اسفندماه ۱۳۳۱ طرح مشترکی را به ایران تسلیم کردند. در واقع جمهوری‌خواهان تهدید کمونیسم را خطرناک می‌دانستند و هنگامی که مصدق در پیامی از «عواقب خطیر» گفت و تهدیدی کرد، آیزنهاور به مواضع انگلیسی‌ها نزدیک‌تر شد و از هرگونه کمک اقتصادی به مصدق خودداری نمود و راه زور رفت.

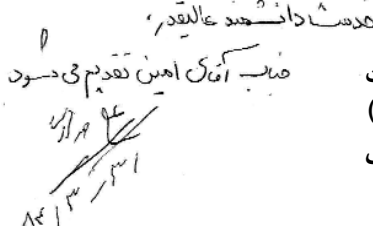
۳- این‌طور به‌نظر می‌آمد که مصدق از حزب توده حتا برای خنثی کردن مخالفانش استفاده می‌کند، در عین حال مخالفین نیز دولت را به هم‌دستی با کمونیست‌ها متهم می‌ساختند، به‌خصوص که حزب از خود سازمان‌دهی و انسجام بروز می‌داد و بر نگرانی‌ها می‌افزود تا بگویند با نیروهایش می‌تواند کشور را

کودتای ۲۸ مرداد

دکتر علی صدارت (نسیم)

هرگز از دامان این میدان غباری برنخواست
وز غباری مرد و مردافکن سواری برنخواست
آتش زردشت اگر جاوید ماند شعله‌ور
از چه رو هرگز از این کانون شراری برنخواست
از پس ابر سیه رخسند ماهی بر نتافت
بامداد روشنی از شام تاری برنخواست
کس ندید از این چمن جز برگ‌ریزان خزان
نوگلی شاداب از خرم بهاری برنخواست
قرن‌ها این دشت جولانگاه هر بیگانه بود
بانگی از سوی، سواری از حصاری برنخواست
از چه رو، ز آن می که شادی‌بخش هر محفل بود
هیچ‌گه، در «مجلس» ما جز خماری برنخواست
از سخن کردی جهان را پر ولی وقت عمل
عالمی دیدند کز دست تو کاری برنخواست
چند گاهی نام تو سرلوحه‌ی هر نامه بود
لیک از آن نام‌آوری جز ننگ و عاری برنخواست
ز آن همه اندیشه‌ها کاندر پی بهبود بود
جز صدای برنیامد، جز دواوری برنخواست
ز آن همه شور و حرارت، ز آن همه گفت و شنود
رستخیزی رخ نداد و گیر و داری برنخواست
زان امید و آرزوهای فراوان ای دریغ
جز غم هجران و درد و انتظاری برنخواست
هستی خود را به نیرنگ حریفان باختیم
خامتر از ما حریفی در قماری برنخواست
زین همه بی‌درد تن‌پرور که بینی فوج فوج
درمندی کس ندید و داغ‌داری برنخواست
جای شرم است این‌که از ما خلف فرزندها
مادر اندوهگین را غمگساری برنخواست
چشم یاری دارد و زین مردم بیگانه خوی
این ز پا افتاده را غم‌خوار، یاری برنخواست

دکتر سید علی صدارت
قاضی بازنشسته‌ی دیوان عالی کشور
در نود و چند سالگی



قبضه کند و تا آیزنهاور گروه سرپرستی توطئه را به کاخ سفید بخواند.

۴- در جریان انحلال مجلس و آرایش نیروها، امریکاییان تعداد طرفداران دولت را ۲۵۰۰ و توده‌یی‌ها را ۴۰۰۰ نفر برآورد می‌کردند و حنا گزارش می‌شد که حزب بیش از ۲۵۰۰۰ عضو و حدود ۳۰۰۰۰۰ هوادار دارد. مخالفین هم وزرای دادگستری و فرهنگ مصدق را ملحدان دست‌نشانده‌ی کرملین می‌خواندند و امریکاییان، دولت را متمایل به کمونیسم می‌گفتند.

۵- ملکی هم از مصدق دموکرات خواسته بود، توده‌یی‌ها را از خیابان‌ها جمع کند و به زندان روانه کند.

۶- سران ارتش و ژاندارمری از شاه دستور می‌گرفتند و در انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس دخالت می‌کردند، چون شاه جوان نگران نفوذ حزب توده بود. دربار هم درگیری‌های خیابانی را سامان می‌داد و چون مصدق ترتیب خروج اشرف و مادر شاه را داد، شاه تنهاتر و وحشت‌زده‌تر شد.

۷- شاه که خیال می‌کرد مصدق نخست‌وزیری را نمی‌پذیرد، سیدضیاء را به کاخ خود خوانده بود و به اطرافیانش حالی کرده بود که به پیرمرد نخست‌وزیری را پیشنهاد کنند و با رد آن توسط او، نام سیدضیاء را مطرح کنند. حنا هراس از انقلاب بر دل‌هایشان ریخت و شاه را به توطئه کشاند.

۸- آنان طرح ترور فاطمی را ریختند، قصد ترور امیر علایی را هم داشتند، مصدق را هم تهدید کردند.

۹- در به سوی آینده، مصدق را «پیرمرد مکار» می‌نوشتند و مبارزه‌های قلمی را به تظاهرات خیابانی و خشونت‌های لفظی و جسمانی می‌کشاندند. سفر هریمین را گواه خودفروختگی دولت مصدق می‌گرفتند، سازمان دانشجویانش خیابان‌ها را به آشوب می‌کشیدند و یا به مقابله با زحمت‌کشانی‌ها و پان‌ایرانیست‌ها می‌پرداختند و با سومکایی‌ها دست به یقه می‌شدند.

منابع

- ۱- آیت، حسن، چهره‌ی حقیقی مصدق السلطنه، اسلامی، قم، ۱۳۶۰.
- ۲- اسکندری، ایرج، خاطرات سیاسی، به کوشش علی دهباشی، علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۳- ترکان، محمد، تشنجات، درگیری‌های خیابانی و توطئه‌ها...، رسا، تهران، ۱۳۵۹.
- ۴- جوانشیر، م. ف: تجربه‌ی ۲۸ مرداد، نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت، حزب توده، تهران، ۱۳۵۹.
- ۵- فونتن، پیر، جنگ سرد نفت، ترجمه‌ی شمس‌الدین امیرعلایی، ابن‌سینا، تهران، ۱۳۳۷.
- ۶- کاتوزیان، همایون، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه‌ی احمد تدین، رسا، تهران، ۱۳۷۱.
- ۷- مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، فرزانه طاهری، مرکز، تهران، ۱۳۷۲.
- ۸- موحه، محمدعلی، خواب آشفته‌ی نفت: دکتر محمد مصدق و نهضت ملی ایران، کارنامه، تهران، ۱۳۷۸.
- ۹- نجاتی، غلامرضا، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، انتشار، تهران، ۱۳۶۵.